

پیش زمینه‌های حکومت اسلامی!

نادره

افشاري

دست کم تاریخ صد ساله‌ی اخیر ما نشان داده است بسیاری از جریان‌ها و کسانی که مدعی مبارزه با «استبداد و استعمار و استثمار» شده‌اند، الزاماً «آزادخواه، مستقل و هواخواه برابری حقوق همه‌ی انسان‌ها» نبوده‌اند. ما همه از زندان‌های رژیم شاه کسانی را سراغ داریم که بعدها دست ساواک و سیستم‌های امنیتی اطلاعاتی رژیم پیشین را از پشت بسته‌اند. نمونه‌ی بارز این «مبارزین» اسدالله لاجوردی است و سیدروح‌الله خمینی و شیخ حسین علی منتظری و این روزها سیدعلی خامنه‌ای و شیخ علی اکبر هاشمی بهرماتی رفسنجانی؛ که همگی دورانی از زندگی‌شان را در زندان‌های نظام پیشین سپری کرده‌اند، اما در به قدرت رسیدنشان مرزی را برای درنده‌خویی و خونخواری باقی نگذاشته‌اند. جریان‌هایی مانند حزب توده‌ی [مثلاً ایران] جمعیت متلفه‌ی اسلامی، سازمان مجاهدین خلق، سازمان‌های چندگانه‌ی فدائیان خلق و بخصوص نهضت مذهبی آزادی و جریان‌های جنبی این گروه‌ها هم نمونه‌های دیگری از این جریان‌های باصطلاح مبارز هستند. برای دریافت میزان التزام این جریان‌ها به آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، برابری حقوق انسان‌ها و ... سواي مراجعه به نوشته‌ها، کتاب‌ها و یادداشت‌های موسسین و مؤثرین این جریان‌ها، عملکردهای ایشان هم زمینه‌ی خوبی برای شناخت این پدیده‌هاست. یکی از این گروه‌ها که بعدها به حکومت اسلامی دست یافت، جریاتی از اسلام‌گرایان بود که به گفته‌ی سید حسن مدرس: دیانتشان را عین سیاستشان می‌دانستند و سیاستشان را هم عین دیانتشان. به بیانی دیگر عملکردشان نشانه‌ی روشن باورهای ایشان و نوع دریافتشان از جهان پیرامون است؛ هر سیاستی را هم که اتخاذ کرده‌اند و می‌کنند، از همان جهان‌بینی و ارزش‌شان ناشی می‌شود. یکی از این افراد که به عنوان بخشی از رهبری و کادر هدایت‌کننده‌ی اسلام‌حکومتی، در به راه انداختن حکومت اسلامی دست داشته و مانیفست آن را تنویریه و عملیه [!] کرده است، شیخ حسین علی منتظری است. این روزها دیگر از جنجالی که پیرامون خاطرات حسین علی منتظری در ابتدای انتشارش برپا شده بود، گذشته است. حالا دیگر می‌شود بدون از آن همه هیاهو برای نشر آن اسناد ویژه در رابطه با کشتار دگراندیشان، زندانیان و مردم ایران، کمی هم به خود کتاب پرداخت. من البته در رابطه با این کتاب، بجز

همین بحث‌های جنجالی پیرامون اسناد ضمیمه‌ی کتاب چیزی در جایی نخوانده‌ام. اگر هم نقد یا بررسی‌ای جایی چاپ شده است، احتمالاً در نشریاتی بوده است که به آن‌ها دسترسی نداشته‌ام. به هر صورت این کتاب سند با ارزشی است که در آن یک عامل حکومت اسلامی، کسی که عمری را برای برپا کردن چنین حکومتی تلاش کرده است، دیدگاه‌ها و کارکردهایش را به نمایش می‌گذارد.

کتاب در ابتدا با سند مهر و امضا شده‌ی خود شیخ، مبنی بر جعلی نبودن صحبت‌هایش آغاز می‌شود. بعد هم در پیشگفتاری که از سوی «چند تن از شاگردان معظم له از حوزه‌ی علمیه‌ی قم، در بهار 1379» بر کتاب نگاشته شده است، این شاگردان مدعی شده‌اند که: نشر این گونه کتاب‌ها «برای نسل‌های آینده، از زبان و بیان گردانندگان و پدید آورندگان آن [حکومت اسلامی] چیزی نیست که اهمیت آن بر هیچ خردمندی پوشیده باشد؛ به ویژه اگر ما در شرایط و زمانه‌ای قرار گرفته باشیم که برخی تلاش‌ها بر واژگونه جلوه دادن، به فراموشی سپردن و سرپوش نهادن بر حقایق مسلم تاریخی متمرکز باشد... [حقایق مسلم تاریخی‌ای که] نقش برجسته و جایگاه ممتاز فقیه مجاهد و مظلوم حضرت... منتظری در شکل‌گیری و پیدایش و تداوم انقلاب اسلامی ایران» داشته است. به تعبیر این جماعت این گونه شبهه تاریخی‌نگاری‌ها ضد تاکتیکی است برای جلوگیری از بدفهمی و کژخوانی‌های «مغرضین» در رابطه با تاریخ انقلاب 57 که بعدها هیئت اسلامی به خود گرفت!

آنچه در تمام کتاب جلب توجه می‌کند، نقل تاریخ‌های گوناگون فوت و موت استادان و همکاران و همراهان شیخ به تاریخ هجری قمری عربی است؛ اما شیخ تاریخ تولدش را سال 1301 شمسی نگاشته است تا بتواند در رابطه با اتفاقات دوران حکومت پهلوی اول نمونه‌های وحشتناک و بدمنظری را به تصویر بکشد!

شیخ از همان آغاز شرح خاطراتش از یکی/دو ملایاد می‌کند که در روستاهای ایران، هر جا بچه‌ی با استعدادی را کشف می‌کنند این شکارهای با استعداد را برای خیر و سعادت دنیوی و اخروی خودشان و کل خانواده‌ی شکار یعنی برای تربیت طلبگی به حوزه‌ها می‌کشانند. پدران بیچاره‌ی این کودکان که عموماً، هم بسیار مذهبی هستند و هم، همچون پدر خود شیخ رعیت، به جای فرستادن کودکانشان به مدارس عرفی آن زمان - زمان رضا شاه - ایشان را با چند قرص نان و چند تکه پنیر و ... راهی اصفهان و قم و ... نجف می‌کنند تا استعداد بچه‌هاشان هرز نرود و بعدها بتوانند در اثر آموزش‌های ویژه‌ی حوزوی، لشکر پر کمیت حوزه‌ها را از لحاظ کیفیت اسلامی نیز ارتقاء بدهند! و

البته مادران این کودکان هم اساساً در شرایطی نیستند که نظرشان شرطی برای چگونگی آموزش فرزندانشان باشد!

خود شیخ هم که اتفاقاً چند روزی به یک مدرسه‌ی به قول خودش ملی رفته است، به دلیل بدخطی‌اش تنبیه شده و از مدرسه‌ی عرفی بیزار! به همین دلیل هم مدرسه‌ی ملی و دولتی را کنار می‌گذارد و دوباره به عهد عتیق و مکتب خانه روی می‌آورد؛ جایی که به طلبه‌ها شهریه هم می‌دهند. بدبختانه محاسبه‌ی شیخ درست از آب در نمی‌آید و به آسانی نمی‌شود شهریه را از همه‌ی مدرسین حوزه‌ها گرفت. خیلی جاها یا شهریه‌ای برای بچه‌طلبه‌ها در کار نیست و یا خیلی کم است. حضرت شیخ اما با سیاستی جالب که از یک کودک سیزده ساله‌ی روستایی بعید می‌نماید، رئیس حوزه را در حمام غافلگیر کرده، با یک امتحان سرپایی از ایشان ده تومان به اقساط دریافت می‌کند. مبلغی که به گفته‌ی خود شیخ در آن زمان خیلی پول بوده است! در مدارس عرفی آن دوران اما بجز کتک خبر دیگری نبوده است!؟

در صحنه‌ی بعد شیخ اعتراف می‌کند که در سال‌های بین 1314 تا 1320 حوزه‌های اسلامی سیاسی نبودند و کاری هم به سیاست نداشتند. تمام هم و غمشان خواندن شرح لمعه بود و سیوطی و کتاب‌ها و جزوه‌هایی از این دست. شهریه و وجوهات هم بدون این که در حوزه‌ی اصفهان خرج شود، برای رفاه حال رقبای ساکن شهر نجف، راهی خارج از کشور می‌شده است.

بعد هم شیخ اشاره‌ای دارد به این که مردم ایران تا این زمان - تا دوران رضا شاه - به دادن وجوهات دینی عادت ندارند. اما آخوندها ایشان را برای دادن وجوهات و پرداخت مالیات دینی‌شان تربیت می‌کنند! اگر توجه بکنیم که رضا شاه پس از سپری شدن دوران ملاپرور قاجار به حکومت دست یافته است، می‌توانیم به روشنی دریابیم که روحانیون حتی در دوران این ترکان عموماً مرتجع، با این که دست آخوندها را در بسیاری جاها باز گذاشته‌اند، اما نتوانسته‌اند پرداخت وجوهات را در متن جامعه‌ی مذهبی/سنتی ما نهادینه کنند. این مهم [دریافت وجوهات] از این زمان به بعد است که عینیت می‌یابد و به بخشی از درآمد کلان روحانیت بدل می‌شود. این سرفصل از همان سرفصل‌های کلیدی‌ای است که می‌تواند به گونه‌ای به نطفه بستن حکومت اسلامی فعلی حاکم بر ایران تعبیر شود؛ اولین گام‌های دینی کردن حکومت، تربیت مردمی است که تا این زمان به پرداخت وجوهات عادت ندارند. در رابطه با مکانیسم این تربیت اسلامی سخنی نمی‌گوییم؛ همینقدر که آخوندی که اتفاقاً بر گردن شیخ حق‌ها دارد، حتی از ادارجاتی‌ها می‌خواهد که صبح‌ها قبل از رفتن به محل کارشان نیمساعت را در محضر آقایان بگذرانند و معراج السعاده و نمودج و این گونه

بحث‌ها را بخوانند. بنا هم ندارند همه را مجتهد کنند. مگر مملکت به چند میلیون مجتهد نیاز دارد؟! همین که بتوانند این خون اسلامی را در رگ‌های عرفی جامعه تزریق کنند، موفق شده‌اند. فتح بعدی به عهده‌ی سید روح‌الله خمینی است که در هیئت فرشته‌ی بیرون‌کننده‌ی دیو، به این مهم خواهد پرداخت! تمام وظیفه‌ی این جماعت، تربیت مردم در راستای آماده‌سازی زمینه‌ی تشکیل حکومت اسلامی است. و این‌گونه است که بذرهایی را که این جماعت در زمین ناآگاهی ملت قاجار زده‌ی ما و پیشوایانش می‌پاشد، همچنین با وجین کردن‌ها و حذف شاخه‌های اضافی مدعی[!] - با نیروی الهی/ضربتی فدائیان اسلام و امثالهم - کودتای سرطان‌وار حکومت اسلامی لحظه به لحظه پیش می‌رود!

مرحوم حاج شیخ احمد [حججی] از حاج شیخ عباس خوشش آمده بود. به لطایف‌الحیل او را آورد اصفهان که طلبه بشود. در دهات می‌گشت و اشخاص را به طلبگی تشویق می‌کرد. می‌فرمود: من این اشخاص را می‌برم درس طلبگی بخوانند. مفید هم نیستم که این‌ها همه بمانند [و] مجتهد شوند. مردم فقط مجتهد نمی‌خواهند. بلکه این‌ها دو یا سه سال که بمانند، یک رساله‌ی فارسی را هم که بخوانند، یک معراج‌السعاده هم که یاد بگیرند... همین بسیار موثر است. این‌ها در دهاتشان می‌روند و این مسائل را برای مردم می‌گویند. و سطح اطلاعات و معلومات دینی مردم بالا می‌آید و این در رشد [!] مردم [بسیار] موثر است. ایشان حتا به اداری‌ها هم سفارش می‌کرد، می‌گفت: بابا صبح به صبح

نیم ساعت بیابید درس بخوانید. بعد هم بروید سراغ کار و زندگی‌تان. 1 یکی از این جماعت که در محضر این آقایان صبح زود درس می‌خواند و بعد به کارش می‌پرداخت، پدر لطف‌الله میثمی است. میثمی با این که دانشجوی مهندسی بود و به نوشته‌ی خودش شاگرد اول دانشکده، در خیلی از فعالیت‌های مذهبی همراه با نهضت آزادی و انجمن اسلامی دانشگاه و دیگر فعالیت‌های مذهبی و بعدها هم در تشکل مجاهدین خلق نقشی کلیدی داشته است. خود او در خاطراتش می‌نویسد: به طوری که شنیده‌ام پدرم تعداد زیادی کتاب‌های مذهبی و حتا حوزوی در خانه داشت. ابتدا در مدرسه‌ی "صدر" (حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان) درس می‌خواند و بعد از آن به بازار و سر کار می‌رفت؛ یعنی اگر چه بازاری بود، اما مسائل اسلامی هم برایش اهمیت داشت. 2

شیخ احمد حججی پایه‌گذار این رفتار باب میل شیخ منتظری: برعکس سایر روحانیون، زندگی تشریفاتی و بیرونی و اندرونی نداشت. و تا آخر هم در یکی از خانه‌های قدیمی نجف آباد زندگی می‌کرد. دوتا زن هم داشت که هر کدام در یک اتاق زندگی می‌کردند. 3

با گریزی به قضیه‌ی خلف معلوم می‌شود که در همان زمان‌ها هم با این که مردم هنوز برای پرداخت وجوهات تربیت نشده بودند، اما اکثریت قریب به اتفاق روحانیون زندگی تشریفاتی و اندرونی و بیرونی داشته‌اند. اما شیخ احمد حججی از استثناهایی بود که هم از لحاظ تشریفاتی بر خودش سخت می‌گرفت، هم در تعداد عیالات. به تعریف منتظری، حججی چندان هم سنخ سایر روحانیون تشریفاتی، بیرونی و اندرونی گسترده نداشت. تعداد عیالاتش در همان دو فقره که هر کدامشان را در یک اتاق چپانده بود، خلاصه می‌شد.

شیخ احمد حججی اولین استاد شیخ حسین علی منتظری تنوری دیگری هم دارد که با زندگی تشریفاتی آخوندها به خوبی همخوانی دارد. ایشان معتقد است: اصلاً یک طلبه‌ی درس خوانده [!] را نمی‌شود مجبور کرد که برود در یک روستا بماند. معمولاً نمی‌روند بمانند. اگر ما می‌توانستیم از هر روستا چهار/پنج نفر را می‌آوردیم، این‌ها دو/سه سال درس می‌خواندند، بعد می‌رفتند در روستا کشاورزی می‌کردند، دکانداری می‌کردند، در ضمن مسائل و احکام را هم برای مردم می‌گفتند، کار بسیار شایسته‌ای بود. همانجا

استراتژی شیخ را می‌بینید که چه هنرمندانه در زمین بایر جامعه دانه می‌پاشد و این جماعت را به انتظار محصول این شجره‌ی اسلامی به ادامه‌کاری و مبارزه‌ی سیاسی می‌کشاند؟! نمی‌دانم چرا در این‌جای کتاب، به یاد داستان آن پیرمرد هفتاد ساله افتادم که درخت گردو می‌کاشت؛ درختی که امثال امام محمد غزالی و ملا محمد باقر مجلسی و دیگران کاشتند و ما خوردیم، ما هم می‌کاریم تا دیگران - شیوخ رفسنجان و سیدان خمین و خراسان و یزد و همدستانشان - بخورند!

از دیگر استادان شیخ عالم جلیل القدری است به نام آیت‌الله حاج میرزا علی آقا شیرازی که در کنار تبحر در تمام علوم و تمام اخلاق محسنه، در خانه‌اش برق هم نکشیده بود. یک روز به ایشان گفتم: آقا چرا برق نمی‌کشید؟ فرمود: برق حرام نیست؛ ولی من خودم دیدم مامور شهرداری داشت روی دیوار خانه‌ی مردم تیر می‌کوبید و صاحبخانه می‌گفت: من راضی نیستم. خانه‌ی مرا دزدگاه قرار می‌دهی. مامور می‌گفت: من از طرف شهرداری دستور دارم اگر روی تخم چشم تو هم هست تیر را بکوبم و این برق که این جوری می‌آید، من در استفاده از آن شبهه می‌کنم. 4

بعد هم شیخ در رابطه با مشکلات [دوران] تحصیل طلبگی می‌فرماید: غرض این که زمان ما زمان بحران حکومت رضاخان بود. عمامه‌ها را برمی‌داشتند. مزاحم طلبه‌ها می‌شدند. ما که [هنوز] عمامه نداشتیم، ولی آن‌ها

که عمامه داشتند، در ترس و وحشت بودند. خیلی از آن‌ها هم کلاهی شدند و رفتند به دهات... 5

پرسشگر که انگار خیلی جوان‌تر از شیخ است و شناختی هم از اوضاع و احوال دوران طلبگی شیخ ندارد، می‌پرسد: در آن زمان آیا مشکلاتی بر سر راه تحصیل شما وجود داشت، و آیا غیر از کتاب‌های درسی، کتاب‌های دیگری را هم مطالعه می‌کردید؟

و شیخ در پاسخ که: عرض کردم، در آن زمان ما نه کتاب داشتیم و نه کسی ما را راهنمایی می‌کرد که فلان کتاب را بخوانید. کتاب‌های متفرقه‌ای که چاپ می‌شد از آن‌ها اطلاع پیدا نمی‌کردیم. با روزنامه‌ها هم سرو کار نداشتیم. رادیو هم که آن زمان نبود. همانجا... فقط درس‌های حوزوی بود و بس! کتاب با شرح بسیار مفصلی در رابطه با کشف حجاب و رفع عمامه‌ی علما و فشارهای دوران پهلوی اول بر طیف عمامه داران ادامه می‌یابد و با ضربات اساسی عمال استعمار در حوزه‌های علمیه تداوم می‌یابد که برای خواندن مظلوم‌نمایی‌های شیخ بهتر است به خود کتاب مراجعه شود.

یکی از ضربه‌های اساسی‌ای که شیخ از آن یاد می‌کند، کتابی است از حاجی نوری به نام فصل الخطاب فی التحریف الکتاب که شیخ در شرح کشافی در رابطه با جنایات عمال استعمار بر علیه اسلام و قرآن و علما... می‌فرماید: آیت‌الله مرعشی یک وقت به من گفت: یک داستانی برایت بگویم که هیچ

جا نوشته نشده است و این داستان مهمی است. شما می‌دانید [که] یکی از کتاب‌هایی که به عالم تشیع ضربه زد کتاب فصل الخطاب حاجی نوری بود. در این کتاب روایات ضعیفی که راجع به تحریف کتاب [قرآن] است جمع آوری شده، با این که عقیده‌ی ما این است که قرآن کریم تحریف نشده است. روایات تحریف هم در کتاب‌های شیعه آمده، هم در کتاب‌های اهل سنت. حتا در صحیح بخاری روایاتی هست مبنی بر تحریف کتاب. وقتی که آیات بر پیامبر اکرم (ص) نازل می‌شده، به مناسبت آیه گاهی اوقات آن حضرت به عنوان شرح و شان نزول آیه، مطلبی بیان می‌کردند و امکان دارد آن‌ها که می‌شنیدند، خیال می‌کردند [که] این هم جزو آیه است... منظور این که مرحوم حاجی نوری که این روایات را جمع کرد، راه اتهام به شیعه را باز کرد و به تشیع لطمه زد... همانجا، ص 29 تا 30

شیخ داستان را این‌گونه ادامه می‌دهد: یک روز سید جلال‌القدری آمد پیش حاجی نوری نشست [و] بنا کرد با دست روی پای خود زدن و گفت: خدا به جدم علی ظلم کرد... حاجی نوری گفت: یعنی چه خدا ظلم کرد؟ گفت: آخه جد من مولا امیرالمومنین این همه مصیبت دید، این همه در خانه نشست، با آن همه

سوابقی که در اسلام داشت. با آن همه فداکاری. اگر خدا اسم علی را در قرآن آورده بود، دیگر به این شکل حقش غصب نمی‌شد. به این شکل خانه نشین نمی‌شد... همانجا

حاجی نوری برای تسکین آن سید جلیل‌القدر می‌فرماید که: نه، خدا به جد تو ظلم نکرده، علی (ع) اسمش در قرآن آمده، این همه روایات داریم... منتها آنان که می‌خواستند خلافت کنند، آمدند [و] قرآن را تحریف کردند... بعد هم حاجی نوری روایاتی را که راجع به تحریف قرآن است، جمع آوری کرد. همانجا... بعد هم سید جلیل‌القدر هر روز خدمت حاجی نوری می‌رسید و روایات جمع آوری شده را در چگونگی تحریف قرآن جمع می‌کرد. بعد همین سید جلیل‌القدر یک نسخه از این یادداشت‌های حاجی نوری را به تهران می‌فرستاد... و خلاصه بعدها کاشف به عمل می‌آید که سید جلیل‌القدر یک فرنگی ازرق است و از مامورین سفارت انگلیس...

آنچه باعث تاسف این علماست، این است که هیچ‌کدامشان نمی‌توانند دلیلی بر عدم تحریف قرآن و نقد کتاب حاجی بیاورند، فقط از این که این روایات باعث این جنجال شده است، به شدت نگران می‌شوند و حاجی بیچاره را که کلی هم در این رابطه دود چراغ خورده و تحقیق و پژوهش کرده است، تحریک شده می‌خوانند و کتاب چاپ شده‌ی حاجی را از مستندات مغرضان و دشمنان اسلام معرفی می‌فرمایند. چرا که اگر بنا بشود قرآن تحریف شده باشد، همه چیز فرو می‌ریزد... و این درست همان چیزی است که ایشان را به وحشت می‌اندازد. کسی - حتا مدرس حوزه‌ی علمیه‌ای - اجازه ندارد در رابطه با قرآن و تاریخ اسلام و پیامبر آن و امامان تحقیقی بر خلاف آنچه بر اساس منافع متولیان اسلام شده است، انجام دهد. از این خط سرخ هیچ کس نباید عبور کند...

پانوشته‌ها:

- 1- خاطرات منتظری، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، چاپ دوم، دیماه 1379، ژانویه 2001، ص 18
- 2 - از نهضت آزادی تا مجاهدین، خاطرات لطف‌الله میثمی، جلد اول، نشر صمدیه، سال 1379، ص 3
- 3 - خاطرات منتظری، ص 19
- 4 - همانجا، ص 21
- 5 - همانجا، ص 25